

پیش گفتار

این رشته نوشتارها، کنکاشی هستند "بسیار کوتاه" در چهار برش برجسته ی تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران. گزینش این چهار دوران، کم و بیش تازگی دارد، چرا که بیشتر نویسندگان، تاریخ ایران را به دو دوره ی پیش و پس از اسلام بخش کرده، و به ارزیابی سپرده اند. از دیدگاه نگارنده، شیوه ی لایه بندی چهارگانه، می تواند به روشنی دگرگونی های زیربنایی و روبنایی در گذشته و اکنون، یاری رساند.

برآیند پایانی این کنکاش ها، از اهمیتی امروزی برخوردار است، چرا که برگرفته از این ارزیابی ها، به نظر می رسد کشور ما، در پایان چهارمین پاره ی تاریخ خود، و در آستان پنجمین برش اش، جای گرفته باشد. نگرینستی اینکه، برش چهارم و پایانی، با "سوگ گستری ها" و تندروی های دینی، آغاز و پایان می یابد. صفوی ها آغازکننده ی آن، و ولایی ها (گویا) پایان دهنده ی آنند.

در نوشتار پیشین، برش نخستین تمدن ایران و جایگاه ایلامیان در آن را به ارزیابی سپردیم. در این نوشتار به برش دوم می پردازیم، و با سروده ای از "سایه"، به پیشواز سال هایی خرم و "خندان" و "افروخته"، در تاریخ سرزمین مان می رویم:

چند این شب و خاموشی؟ وقت است که برخیزم
وین آتش «خندان» را با صبح برانگیزم
گر سوختنم باید افروختنم باید
ای عشق بزنی در من کز شعله نپرهیزم

دیوان سالاری نوین و رشد پهنه ی زمامداری

"همبستگی میان مادها و پارس ها و ایلامی ها و بابلی ها، زمینه ی شکست آشوریان در باختر آسیا را فراهم ساخت. آشوریان برای چندی از پشتیبانی نظامی مصری ها و آرامی ها برخوردار شدند، ولی به دلیل نداشتن پایگاه توده ای، شکست خوردند، و در باختر آسیا، به گفته ی دیاکونوف «عموم مردم از نهضت ضد آشور پشتیبانی کردند». به «گمان زیاد» کوروش در باختر آسیا به کشورگشایی گسترده روی نیاورد و بیشتر، دستگاه اداری و دیوانی و لشکری مادها و ایلامی ها، و حتی بخش بزرگی از پهنه ی زمامداری آن ها را در دست گرفت، و سیستم دولتمداری پیشین را تکامل بخشید."

برگرفته از کتاب "در بستر تاریخ ایران"

سیستم دولتمداری مادها نیز مانند ایلامی ها، گام به گام از شیوه ی اداری تک-شاهی و پراکنده، به شیوه ی زمامداری متمرکز شاهنشاهی، و با اختیارات گسترده فراروید. از یک سو، در درون مرزهای پادشاهی به ویژه در زمان هوخستره، دیوان سالاری تکشاهی مستقر بود، و از سوی دیگر، در کنار مرزهای فرمانروایی در بابل و آشور، پادشاهی های خودمختار و قبیله های نیمه مستقل و کم و بیش زیر نفوذ دولت مرکزی وجود داشتند. به گفته ی دیاکونوف تاریخ شناس برجسته ی خاور، به گمان زیاد کوروش در باختر آسیا به کشورگشایی گسترده

روی نیاورد و بیشتر، دستگاه اداری و دیوانی و لشکری مادها و ایلامی ها، و حتی بخش بزرگی از پهنه ی زمامداری آن ها را در دست گرفت، و سیستم دولتمداری پیشین را تقلید کرد و تکامل بخشید.

این شیوه ی دولتمداری، بویژه در دوران داریوش سازمان و مقررات اداری سخت و مشخصی به خود گرفت و در آینه ی ساتراپ نشین های نوینی جلوه نمود. این دستگاه نوین زمامداری را می توان «دیوان سالاری متمرکز (بوروکراتیسم دولتی و قانون مدار)، سازمان یافته، نیمه سکولار، اشرافی-ساتراپی، با شخص شاه به مثابه ی مالک همه ی زمین ها و منابع طبیعی، همراه با چیرگی فرهنگ آرمزده»، و بهره کشی بویژه از «تولید کنندگان کشاورز»، ارزیابی کرد.

هسته ی مرکزی دیوان سالاری نوین را اشراف بزرگ و وابسته به چند خانواده ی توانمند زمیندار تشکیل می دادند. نمایندگان همین خانواده ها (هفت خانواده در زمان هخامنشیان) بودند که پس از مرگ کمبوجیه، داریوش را به عنوان پادشاه برگزیدند و او را بر علیه شورش کاهنان به رهبری گئوماتا مورد پشتیبانی قرار دادند. گئوماتای مغ به نمایندگی از دیگر کاهنانی شورش کرد، که از کاهش توان روحانیون ناخرسند بودند، و رشد بوروکراسی نوین را به زیان خویش و زمین داری پرستشگاهی می دیدند.

کشاکش پیرامون شیوه ی زمامداری

از آنجا که دیوان سالاری نوین از توان اقتصادی-اجتماعی کاهنان و روحانیون تا حدودی می کاست، از آن زمان به بعد تا پایان دوران ساسانی، به درجات گوناگون، با «درگیری میان دین سالاران و اعیان لشکری از یک سو، و ماموران کشوری (دبیران) و خرده مالکان (دهگانان) از دیگر سو» روبرو بودیم. دبیران و دهگانان بیشتر در پی آن بودند که زمامداری نیرومند شاهی را نگاهدارند و از پاشیدگی و سستی دولت مرکزی جلوگیری کنند. برعکس بخشی از روحانیون و اعیان لشکری، با تکیه به منابع سرشار و اموال و متصرفات پرستشگاهی-نظامی، نه تنها از دیوان سالاری مرکزی (بوروکراتیسم دولتی) کم حساب می بردند، بلکه در بسیاری از موارد آشکارا گرایش های استقلال طلبانه بروز می دادند. این روند، در دوران سلوکیان و پارت ها و ساسانیان بیشتر، و در دوران هخامنشیان، کمتر خود می نمود. پاره ای از کاهنان، از جمله نیروهایی بودند که برای سرنگونی هخامنشیان از اسکندر کم و بیش پشتیبانی کردند.

ساتراپ ها (استان ها) که در امور کشوری توان نامحدود داشتند، از شاهان محلی و کاهنان و پیشوایان قبیله ها تشکیل می شدند، و در کنار آنان، لشکریان عمل می کردند و بدین گونه بر کار یکدیگر نظارت داشتند. وظیفه ی ساتراپ ها که به خوبی سامان داده شده و در پیوند با مرکز از راه مدرنترین سیستم ترابری آن زمان (چاپارخانه یا پست) قرار داشتند، عبارت بود از دریافت مالیات ها، اداره ی امور مالی، ایجاد راه ها، آبیاری زمین ها، نگاهداری و حفظ امنیت کاروان ها، و حتی شرکت در امور تجارتخانه ها. اسکندر اگرچه مدت کوتاهی در ایران حکومت کرد، ولی قصد داشت با تغییراتی، از شیوه های سازماندهی هخامنشیان همچنان بهره گیرد. شیوه ی اداره ی دیوان سالاری متمرکز اشرافی-ساتراپی، با ویژگی ها و خودمختاری های بیشتری، در دوران پارت ها نیز ادامه یافت. در برش زمامداری اشکانیان (پارت ها)، نظارت سازمان یافته ی اشرافیت زمیندار، از راه دو انجمن یا مجلس (شورای اعیان، و شورای خردمندان و مغان) پیاده می شد، و بدین گونه دولتمداری بوروکراتیک نیمه سکولار همچنان پا برجا بود.

در دوره ی ساسانی ساختار دیوانی (بوروکراتیسم دولتی و قانون مدار) باز هم گسترده تر و پیچیده تر شد. در این برش، بودجه ی ارائه شده از سوی ادارات هر سال از سوی شاه به تصویب پایانی می رسید و پیاده می شد. شماره ی زیاد ادارات دولتی را می توان از روی مهرهای گوناگونی که در اسناد دوره ی ساسانی پیدا شده، به اثبات رساند. بر این پایه، گذشته از اداره های لشکری و مالی و کشوری و دادگستری، یک دستگاه پیچیده ی نظارت مرکزی و دفتر مخصوص سری وجود داشت و رابطه ای نزدیک و ارگانیک میان دیوان سالاران مرکزی و ساتراپ ها عمل می کرد. در این دوره که ساتراپ ها را مرزبان می نامیدند و چهار مرزبان بزرگ نام شاهی داشتند و در کنار آنان شهرداران و سپوهران قرار می گرفتند. در این بافت، هفت خاندان قدیمی که در دستگاه دولت وزن و اهمیت فراوان داشتند، از حقوق و مزایای موروثی برخوردار بودند. از آن میان بودند خانواده های قارن و سورن و آرشکانیان و به گمان بسیار، خاندان توانمند زیخ.

نفوذ کوتاه مدت موبدان در دستگاه زمامداری

در دوره ی ساسانی «در مراحل» نفوذ موبدان در دستگاه زمامداری افزایش یافت و از این راه بر پایه های دیوان سالاری (بوروکراتیسم دولتی) متمرکز و سازمان یافته و نیمه سکولار و اشرافی-ساتراپی پیشین، خللی کوتاه مدت وارد شد.

در این زمینه عواملی مانند گسترش دین مسیح بویژه پس از به رسمیت شناخته شده آن از سوی روم، افزایش نفوذ دین بودایی در خاور ایران توسط دودمان کوشانی، گسترش کار مانیگری در زمان شاپور اول و هرمز اول و بهرام اول ساسانی (با در پیش گرفتن سیاست مدارای دینی در برابر آیین مانی)، کوشش برای از میان برداشتن ملوک الطوائفی مذهبی، تلاش همه سویه برای ایجاد مرکزیت دینی، و نیز خویشاوندی اردشیر بابکان بنیان گذار دودمان ساسانی با خاندان های روحانی زرتشتی نقش بازی کردند.

در یک سده و نیم آغاز دوران ساسانی (از نزدیک به «430 سال!!!» زمامداری این دودمان) تثولوج های زرتشتی مانند تنسر و اردویراف و کریتر و آذرپاد مهرسپندان جایگاه ویژه در پیدایی ایدئولوژی رسمی و دولتی-دینی داشتند، و زمینه را برای توان گیری اقتصادی-اجتماعی بیشتر کاهنان در دستگاه زمامداری فراهم ساختند. در پی بروز بحران های جدی در دستگاه دولتمداری و بویژه فرایندهای اقتصادی، پس از یک رشته کنش و واکنش های چندسویه، از زمان یزدگرد اول مبارزه برای کاهش نیروی کاهنان در دستگاه زمامداری آغاز شد. این فرایند به ویژه از دوره ی قباد وارد مرحله ی جدی تری شد. قباد به نمایندگی از اشراف (بویژه هفت خانواده ی پر نفوذ کهنسال) از جنبش مردمی مزدک بهره گرفت، و از توان کاهنان و روحانیون بازهم بیشتر کاست. پس از آن، جایگاه نخست موبدان موبد در فهرست مراتب دولتی، به مقامی پایین تر پس از چند مقام غیردینی کاهش یافت. بدین گونه می توان این مبارزه را، درگیری میان اشراف زمیندار و هوادار دستگاه سنتی-بوروکراتیک و نیمه سکولار از یک سو، و کاهنان از سوی دیگر، ارزیابی کرد.

از آغاز سده ی پنجم میلادی تا میانه ی سده ی هفتم میلادی، همانا چیرگی عرب ها بر ایران، نفوذ پیشین کاهنان تا حدودی از میان رفت و بازگشت به سیستم دیوان سالاری متمرکز اشرافی-ساتراپی، و شیوه ی مدارا در برابر همه ی دین ها (علیرغم پاره ای برش ها)، کم و بیش «همسان» با دوره ی مادها و هخامنشیان و پارت ها، در پیش گرفته شد.

دگرذیسی های نوین، بازتاب کوششی همگانی

دوران دوم تمدن هزار و پانصد ساله ی ایران که با دودمان ماد آغاز، و با ایست های کوتاه مدت تا سرنگونی ساسانیان در سال 651 میلادی پایان گرفت، ریشه در آغاز سده ی هشتم پیش از میلادی داشت. سرنگونی فرمانروایان آشور به وسیله ی ایرانیان ساکن کوه های زاگرس که پیاپی به باختر ایران برای دستیابی به زمین های کشاورزی و دام ها، و بویژه منابع انرژی یورش می آوردند، به مادها جایگاه یگانه ی سیاسی و اقتصادی در دنیای پیشرفته ی آن روزگار بخشید.

پیروزی بر آشور و گشودن نینوا، بازتاب کوشش همگانی ساکنین میان رودان (بین النهرین) و اهالی کوه های زاگرس بود. کاسی ها (لرها) که از پدران مادها بوده و از فرهنگ بالایی برخوردار بودند (بنا به گفته ی تاریخ شناس برجسته دیاکونوف، فرهنگ آنان از ایلام و آکاد و سومر کمتر نبود)، در گذر زمان و پیش از اتحاد بزرگ ماد، بر میان رودان (بین النهرین) چیره شدند و با آکادی ها و سومری ها و بابلی ها ارتباط گسترده برقرار کردند. از سوی دیگر، کاسی ها نیز از آنجا که از خویشاوندان ایلامیان (خوزی ها و بخشی از پارس ها) بودند و زبانشان نیز با آنان همسانی هایی داشت، از پشتیبانی ایلامیان نیز علیه آشور برخوردار بودند. هم چنین پس از همبستگی ساکنین میان رودان، زیر پرچم دولت آکاد و چیرگی کوتیان (آذری ها و کردها، و از خویشاوندان کاسی ها یا لرها) بر آنان، زمینه برای درآمیزی بیشتر کوتیان و آکادها فراهم گردید، و پایه ی همبستگی بزرگ گذارده شد.

از سوی دیگر پارس ها نیز در کنار ایلامیان، علیرغم پاره ای درگیری ها، در توان گیری مادها نقش داشتند. بدین گونه، همبستگی میان مادها و پارس ها و ایلامی ها و بابلی ها (بابلی ها آمیزه ای از سومری ها و آکادی ها و ایلامی ها و کوتی ها و کاسی ها و اسکیت ها) زمینه ی شکست آشور را فراهم ساخت. آشوریان برای چندی از پشتیبانی نظامی مصری ها و همکاری موقت آرامی برخوردار شدند، ولی به دلیل نداشتن پایگاه توده ای، شکست خوردند، و در باختر آسیا به گفته ی دیاکونوف "عموم مردم از نهضت ضد آشور پشتیبانی کردند". به "نظر" می رسد، فرهنگ چیره در باختر آسیای آن روز، "بیشتر" آمیزه ای بوده است از تمدن "ایلامی-کاسی ها" و "آکادی-بابلی ها"، چه در دوران آشوریان و چه پیش از آن.

همسانی آثار باستانی به دست آمده از ایلامیان و پارسیان و آشوریان همه سویه است. هم چنین بخش بزرگی از سنگ نوشته های بازمانده در زمان آشور، از بابلی ها (آمیزه ای از سومری ها و آکادی ها و ایلامی ها و کوتی ها و کاسی ها و اسکیت ها) مایه گرفته، و حتی زبان کتیبه های آشوری نیز اصلاً بابلی بوده و تنها پاره ای عناصری آشوری در آن دیده می شوند.

مادها به "احتمالی" درخاور ایران با حکومت کیانیان همسایه بودند. ایرانیان خاوری از دسترس دید تاریخ نویسان یونانی که از مادها و هخامنشیان سخن گفته اند دور بوده، و به همین دلیل داستان کیانیان و پهلوانان سیستان همگی تنها در چارچوب افسانه ها و اسطوره ها بازمانده، و تنها در نوشته های دینی مانند اوستا کتاب آیینی زرتشتیان و تفسیرهای آن بازتاب یافته، و در خداینامه یاد شده است. با این روی، اینک روشن گردیده که در نوشته های هردوت نیز می توان یادآوری های دوری به نام های پیشدادی و کیانی یافت.

وجود زبان و خط کهن اوستایی که به گمان بیشتر زبانشناسان و تاریخ نگاران، ریشه در فرهنگ خاور ایران دارد، و با زبان های پارسی باستان و پهلوی و سنسکریت (از خویشاوندان نزدیک زبان های باستانی ایرانیان) همپیوند است، وجود یک تمدن پیشرفته و کهنسال در خاور نجد ایران را آشکار می کند.

دستیابی به گستره ها و ژرفاهای فرهنگ خاوری، نیاز به کاوش های همه سویه دارد. زبان های خاوری، از زمره ی سخت ترین زبان های دیرین روی زمین، و دشوارتر از زبان های باستانی دیگر مانند یونانی و لاتینی و عبری

هستند. بسیاری از واژه های کهن زبان اوستایی، تا امروز با اندک دگرگونی هایی در زبان فارسی باز مانده است. پیدایش خط کهن اوستایی که به ویژه از نیازهای اقتصادی و بویژه بازرگانی پیشرفته برون مرزی و درون مرزی ایرانِ خاوری سخن می گوید، و یکی از کاملترین خط های جهان است، (و به دلیل بهره گرفتن از آن برای نگارش کتاب دینی زرتشتیان ایران "دین دبیره" یا "دین دبیری" نام گرفته است)، از بالا بودن سطح تمدن بخش های خاوری فلات ایران، نشان دارد.

دگرگونی های ساختار اقتصادی-اجتماعی

دوران دوم تمدن ایران را که از ماده‌ها آغاز و تا سرنگونی امپراطوری ساسانی نزدیک به هزار و پانصد سال به درازا انجامید، باید ادامه ی منطقی دوران نخست تمدن در نجد ایران، پس از پیدایش دولت ایلام دانست. در این چارچوب، در آن بخش از سرزمین ایران، بویژه در جنوب و جنوب باختری مانند ایلام و پارس، که پیشتر نظام ویس دودمانی دچار دگرگونی های ژرفی شده و در آن مالکیت خاندانی و دولتی و پرستشگاهی و نیز برده داری، با ژرفش هر چه بیشتر تقسیم کار اجتماعی و جدائی روزافزون کشاورزی و پیشه وری به هم گره خورده بود، سازمان تولیدی و دستگاه دیوانی و شیوه های مالکیت زمین و راه های دریافت عوارض، بازهم پیچیده تر، و در پاره ای زمینه ها از درون، دگرگون شد. با گسترش هر چه بیشتر شهرهای پیشین و پیدایش شهرهای نوین، بویژه در دوران اشکانیان و ساسانیان، این مناسبات تازه، گام به گام در همه ی نجد ایران گسترش یافت.

آغاز پیدایش فنودالیسم از دیدگاه اقتصادی آن در ایران، با این دوران تمدن، بویژه زمامداری هخامنشیان در پیوند بود. این جریان در حکومت سلوکیان و اشکانیان و بویژه ساسانیان گسترش یافت و رفته رفته به نظام چیره ی اقتصادی فراروید. از سوی دیگر، بازرگانی در این دوران ابعاد بسیار گسترده ای گرفت. گرایش به کار تجارتمندی و تمرکز سرمایه های بزرگ در بازار، همراه با رشد فرهنگ شهرنشینی و افزایش شمار شهرها، و پیشرفت صنعت و پیشه وری، در این برش برجسته بود. جدائی هر چه بیشتر صنعت و پیشه وری از کار کشاورزی، همراه با گسترش داد و ستدهای بازرگانی داخلی و خارجی و رشد نظام پولی، از بسیار پیشتر در خاورزمین، از آن میان در اکاد و سومر و بابل و آشور، و نیز به شیوه ی همه جانبه ای در دولت ایلام گسترش یافته بود. بازتاب آن، پیدایی گونه ای از "الیگارشی مالی" بود که روندی نوین و پیچیده در فرایند رشد اقتصادی را نمایان می کرد.

افزون بر آن، در درازای زمان، تولید صنعتی و پیشه وری نه تنها برای برآوردن نیازهای محلی و داد و ستد میان کوچ نشینان و اهالی شهرها و روستاهای منطقه، بلکه برای عرضه به بازار دوردست نیز، باز هم گسترده تر گردید. درآمد به دست آمده از راه بازرگانی آن چنان بالا بود، که هر دو نهاد بزرگ و پر نفوذ، یعنی اشرافیان و روحانیون در آن نقش ویژه ای بازی می کردند. جالب توجه اینکه، گرایش به کار بازرگانی نه تنها در میان یکجانشینان، بلکه در بین کوچ نشینان نیز که نگاهداری از بخشی از راه های کاروانی را به عهده داشته و از راه آن درآمدی به دست می آورند نیز، پراکنده بود. تداوم و ژرفش این گرایش را، در دوره ی چادرنشینان مغول و ترک هم می توان یافت. گرایش گسترده به کارهای بازرگانی و نقش برجسته ی بازار را، باید به مثابه یکی از ویژگی های اقتصادی ایران، نه تنها در این برش، بلکه تا امروز مورد توجه قرار داد.

پاره ای بازتاب های فرهنگی-آیینی

پیدایش حکومت شاهی با مالکیت اشرافی، همانند بسیاری دیگر از تمدن‌ها، از حکومت دینی با مالکیت روحانیون و پرستشگاه‌ها سرچشمه گرفت، و سپس به مالکیت دولتی زیر نظارت پادشاه بدل گردید. در دوران نخست تمدن ایران، با تشکیل دولت ایلام، کاهنان زمامدار اگر چه به مثابه یکی از توانمندترین مالکین زمین‌های کشاورزی باقی ماندند، اما گام به گام نقش تعیین‌کننده‌ی رهبری را به اشرافیان و شخص شاه واگذار کردند. دشواری دیدگاهی پرستشگاهیان در پایان دوران ایلام، به باور آنان به سیستم چندخدائی باز می‌گشت، که بازتاب نارسائی بود از واقعیت اقتصادی تازه و ساختار متمرکز شده‌ی مالکیت. سامانه‌ی نوین، بویژه در زیرچتر یک پادشاه تجلی عینی می‌یافت. این تمرکز گرایی، با دیدگاه چندخدائی کاهنان ایلامی، همخوانی نداشت.

در دوران دوم تمدن ایران و با روی کار آمدن پادشاهی ماد، به این نیاز عینی جامعه از دیدگاه آیینی آرام آرام پاسخ داده شد. دین زرتشت که به باور بیشتر پژوهندگان تاریخ، ریشه در مناسبات اقتصادی و فرهنگ خاور ایران دارد، و کم‌کم در میان بسیاری از تیره‌های ایرانی باختر و خاور ایران گسترش یافت، دین ایرانیان است در دوران فرارویی جامعه از قبیله‌های پراکنده به اجتماع همبسته، و نمایی است فرهنگی در فرایند دستیابی به یکپارچگی اقتصادی-اجتماعی در جامعه‌ای بیشتر یکجانشین.

مزده یسنه، که دگرگون شده‌ی آئین مزدائی کهن با ساختار ناتورالیستی است، ایدئولوژی گذار از نظام ویس دودمانی با "مالکیت همگانی" بود، به نظام پادشاهی و قدرت متمرکز دولت بر پایه‌ی "مالکیت خصوصی" بر زمین‌های کشاورزی و چراگاه‌های دامپروری. اهورمزدا در آیین کهن زرتشت، خدای یگانه را جانشین چند خدائی پیشین کرده بود. در چارچوب این آیین، کاتوزیان (روحانیان) در کنار سپاهیان، روستائیان، شبانان و پیشه‌وران و دبیران، یک لایه اجتماعی بودند در کنار دیگران، اما قشری توانمند و با نفوذ در بالای هرم حکومت و در کنار پادشاه (و گاه در برابر او). کاتوزیان در این ساختار، در کنار مالکیت زمین‌های کشاورزی، به امور بازرگانی و مالی و پیشه‌وری نیز می‌پرداختند، و از این راه درآمدهای هنگفتی به دست می‌آوردند.

در دوران هخامنشیان اگر چه آئین مزده یسنه پشتیبانی شد، اما کم و بیش آزادی دینی وجود داشت. با این که شاه هخامنشی خود را نماینده‌ی اهورمزدا می‌دانست و روحانیون در کنار او یکی از لایه‌های توانمند سیاسی و اقتصادی را تشکیل می‌دادند، اما تا دین گستری سازمان یافته‌ای که بعدها در برش کوتاهی از دوران ساسانی چیره شد، فاصله زیادی بود.

در دوره‌ی اشکانیان که به مذهب مزده یسنه چندان توجه ویژه‌ای نمی‌شد، روحانیون در آغاز در چارچوب مجلس مغستان نفوذ داشتند، اما سپس با توجه به وزنه‌ی سنگین نظامی حکومت و نقش ویژه لشکریان در آن، از نفوذشان کاسته شد. پادشاهان پارتی با گذشت زمان، و از دوره‌ی بلاش به گسترش بیشتر آئین زردتشتی پرداختند. در دوره‌ی ساسانیان که سیاست جاری ادامه‌ی منطقی اصلاحات مذهبی پس از بلاش بود، آئین زرتشتی یکتاپرستی به قواعد تازه‌ی فقهی و شرعی مجهز شد و چندی، پایه‌ی معنوی دولت گردید.

نقش روحانیون در سیستم زمینداری ایران را، که خاصه در آغاز دوره‌ی ساسانی با کشمکش‌های چندی میان شاهان و موبدان همراه بود، می‌توان یکی از ویژگی‌های اقتصادی-اجتماعی دوران دوم تمدن ایران دانست. در همین دوران، روند همگونی نیز در امپراطوری روم در چارچوب گسترش دین مسیحی در حال شکل گرفتن بود.

شتاب‌گیری لایه بندی‌های طبقاتی و فشارهای برون مرزی

دگرگونی در اشکال مالکیت و تجزیه‌ی ساختاری در ویس‌های دودمانی، از مالکیت همگانی به مالکیت خصوصی، از ابتدای این دوران 1500 ساله آغاز، و بویژه در دوره‌ی ساسانی شتاب یافت. بدین گونه که از میان سران آبادی‌ها، گام به گام لایه‌های اجتماعی خرده مالکان، و از درون درباریان و اشرافیان و لشکریان شاه، مالکان بزرگ زمین‌های کشاورزی و باغ‌ها پدید آمدند. شاه‌گاه زمین‌های کشاورزی را به جای مقرر و مستمری مادام‌العمر، و گاه موروثی به مالکین واگذار می‌کرد.

دگرگونی در ویس‌های دودمانی و پیدایش و رشد فئودالیسم در ایران، که با بهره‌کشی‌ها، و بنابراین، با درگیری‌های بیشتر و شدیدتر میان "پایینی‌ها" و "بالایی‌ها" همراه بود، در برش‌هایی، دودمان ساسانی را به سختی به لرزه درآورد. دگرگونی‌های نوین سه ویژگی داشتند: نخست، تمرکز دستگاه حکومتی زیر کنترل دیوان سالاری اشرافی-ساتراپی و شخص شاه در بالای آن (گذشته از دوران اشکانیان که نمود آن کم‌رنگ‌تر بود)، دوم، عدم رشد گسترده‌ی برده‌داری در تولید کشاورزی مانند آنچه در مصر و یونان و روم پدیدار شد، و سوم، ناوابستگی کشاورزان به زمین‌مورد بهره‌برداری، که در اروپای سده‌های میانی دیده شده بود. انگیزه‌ی نبود وابستگی دهقانان به زمین و عدم گسترش چشمگیر برده‌داری در ساختار تولید اجتماعی را، می‌توان از جمله در آینه‌ی ریشه‌داری و دیرپائی نظام ویس دودمانی، و نفوذ نمایندگان آنان در دستگاه فرمانروائی، نگریست. (می‌توان ساختار اقتصادی دولت ایلام و دیگر تمدن‌های میان‌رودان و نیز بخش بزرگی از اقتصاد مادها و هخامنشیان را جلوه‌ای از تولید آسیائی دانست)

نظام ویس دودمانی-پدرسالاری در ایران، در کنار مناسبات تولیدی نوین فئودالی، با دگرگونی‌هایی حتی تا سده‌ی بیستم و فروپاشی نظام فئودالی نیز به زیست خود ادامه داد. نظام ویس یا نظام ایلاتی و طایفه‌ای، از جمله به دلیل مهاجرت‌های پی در پی اقوام تازه‌ی چادرنشین، توانسته بود خود را با شرایط نوین تطبیق دهد، و ماندگار بماند. با توجه به اینکه ایران همواره بر سر راه قبایل کوچنده و یورش‌های آنان، بویژه در زمان ناتوانی حکومت‌های مرکزی بود، و میان آرمندگان و کوچندگان بسیاری درگیری‌های خونین رخ داده، و ویرانی‌های زیادی نیز بوجود آمده بود، می‌توان تضاد میان این دو را، یکی از ویژگی‌های اقتصادی جامعه‌ی ایرانی در دوران دوم تمدن، و همچنین پس از آن ارزیابی کرد.

اگر چه می‌توان نمونه‌های همسانی با ایران در جوامعی مانند چین و روم و هند یافت، اما تداوم زمانی و شمار فراوان این مهاجرت‌ها و یورش‌های گاه بسیار ویران‌کننده در فلات ایران، که راه اتصال سه قاره‌ی آسیا و اروپا و آفریقا بود، به این تضاد ابعاد گسترده‌تری بخشید.

خطر گسترش نفوذ چادرنشینان در ایران، بویژه در پایان دوره‌ی ساسانی افزوده شد. در این برش، فرهنگ یکجانشین ایران (و دیوان سالاری وابسته به آن) از سه سو زیر فشار بود: نخست، از شمال قفقاز توسط قبایل چادرنشین جنوب استپ‌های روسیه برای گشودن "دروازه‌ی آهنین" قفقاز، دوم، از سوی بخشی از عرب‌های چادرنشین پشتیبان روم برای اختلال در راه‌های بازرگانی آسیای باختری، و سوم، از جانب دشت نشین‌های "هون" در خاور ایران برای کنترل راه ابریشم. در این میان قبیله‌های هپتالی نیز که بیشتر از ایرانیان ساکن میان دو رود سیحون و جیحون بودند، و بنا بر دیدگاه پاره‌ای از پژوهشگران زبان آنان از گروه زبان‌های ایرانی خاوری بود نیز، در ایجاد عدم ثبات در دستگاه زمامداری ساسانی نقش داشتند.

تیره‌های چادرنشین همسایه در انتظار آن بودند تا سرزمین‌های ثروتمند و حاصلخیز باختر آسیا، و بویژه فلات بزرگ ایران را، مورد چپاول و راهزنی قرار دهند.

طلایه های صنعتی شدن زود هنگام

دوران ماد تا پایان دوران ساسانی، هم چون دوران ایلامی، برش رشد شتابان و همه سویه ی نیروهای مولده بود. این رشد، در پرتو دیوان سالاری و دولتمداری پیشرفته ای که بازتاب آزمون ها و نیازهای باختر آسیا بود، پدیدار گردید. ویژگی های این برش عبارت بودند از: سازماندهی کارا، وجود ثبات و آرامش نسبی در پهنه ی زمامداری، پیدایی بازار همگرای منطقه ای و داد و ستدهای همه سویه، چیرگی بیشتر فرهنگ آرمنده بر کوچنده، گسترش روزافزون شهرنشینی و ده نشینی، وجود دیوان سالاری سامان یافته و تمرکزگرای اشرافی-ساتراپی، سیاست کم و بیش مدارای دینی، پیشرفت بازرگانی و پیشه وری و صنعتگری، پیدایی الیگارشی مالی و سیستم بانکی، در کنار بهره کشی بویژه از راه سیستم زمینداری رو به رشد فئودالی.

خاصه رشد صنعتی، که در دوره ی ساسانی کارگاه های تولیدی با «کارکنانی بیش از هزار تن!!!» را در بر می گرفت، چشم اندازهای نوینی برای آینده ی ایران و تبدیل احتمالی و گام به گام سرمایه ی بازرگانی، به سرمایه «صنعتی» را ترسیم می کرد.

باختر آسیا و ایران در مرکز آن، در این برش هزار و پانصد ساله یکی از برجسته ترین کانون های تمدن جهان آن روز بود، و در همه ی زمینه های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دستاوردهای بزرگی داشت.

دکتر بهروز آرمان

behroozarman@yahoo.com

www.b-arman.com

توجه:

کتاب خیزش 88 انتشار یافت و به درخواست خوانندگان در ایران، در لینک زیر به گونه پی دی اف در دسترس است

http://www.b-arman.com/html/book_khizesh.htm